

عصمت پیامبران از گناه در قرآن با محوریت دیدگاه علامه طباطبایی رحمته‌الله در المیزان

محمدحسین فاریاب^۱

حمید امامی فر^۲

چکیده

مسئله عصمت پیامبران از گناه از مسائلی است که نقشی به‌سزا در اثبات یا انکار دیگر عقاید دینی دارد؛ از این‌رو، همواره یکی از دغدغه‌های فکری مسلمانان بوده و هست. نظر به اهمیت این مسئله، قرآن کریم نیز به آن پرداخته است. در این میان، برخی متفکران غیر مسلمان، آیات قرآن را دلیلی بر انکار عصمت پیامبران پنداشته‌اند؛ در حالی که اغلب دانشمندان مسلمان آیات یادشده را توجیهی قابل قبول کرده‌اند. در این میان، برخی از عالمان مسلمان نیز با ارائه آیاتی چند از قرآن، به اثبات عصمت پیامبران از گناه همت گماشته‌اند. ما در این نوشتار به دنبال بررسی مهمترین آیاتی هستیم که به آنها برای اثبات عصمت پیامبران از گناه استناد شده است. در این میان، از میان متفکران مسلمان، علامه طباطبایی با روش تفسیری قرآن به قرآن، به طور مستقل به اثبات عصمت پیامبران از گناه پرداخته است؛ از این‌رو، محوریت این نوشتار، بررسی دیدگاه این متفکر بزرگ است، هرچند در مواردی نیز به دیدگاه دیگر متفکران استناد کرده‌ایم. بر اساس مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق، عصمت پیامبران از گناه، تنها بر اساس برخی آیات قرآن کریم، قابل اثبات است و اغلب آیات مورد استناد در این باره، توانایی اثبات چنین آموزه‌ای را ندارند.

واژگان کلیدی

عصمت، پیامبران، قرآن، گناه، معصوم.

Email: M.faryab@gmail.com

۱. استادیار موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.

۲. دانش‌پژوه رشته فلسفه تطبیقی مقطع کارشناسی ارشد موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله.

Email: Hamidemami95@yahoo.com

پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۱۲/۱۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۷

طرح مسأله

قرآن کریم معجزه جاویدان پیامبر گرامی اسلام و کتابی تحریف نشده و مهمترین منبع دینی از حیث سندی محسوب می‌شود. از این رو، اگر بتوان مطلبی را با استناد به قرآن ثابت نمود از اعتبار بالایی برخوردار است؛ بر همین اساس، دانشمندان حوزه علوم دینی در تلاشند دیدگاه‌های خود را مستند به آیات قرآن کنند.

از سوی دیگر، مسئله عصمت یکی از مسائلی است که همواره میان متفکران مسلمان مورد بحث و نظر بوده است و این خود اهمیت این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. در این راستا، تحقیقات فاخر و ارزشمندی نیز به منصفه ظهور رسیده است که برخی از آنها عبارت‌اند از:

یک. پژوهشی در عصمت معصومان؛ نوشته حسن یوسفیان و احمدحسین شریفی.

دو. عصمت از منظر فریقین؛ نوشته سیدعلی میلانی.

سه. عصمت، ضرورت و آثار؛ نوشته سیدموسی هاشمی.

چهار. عصمت؛ نوشته حمیدرضا شاکرین.

پنج. مقاله عصمت در منظومه فکری علامه طباطبایی؛ نوشته محمدحسین فاریاب.

همچنین، نگاهی به تفاسیر قرآن کریم، نشان از این واقعیت دارد که مفسران شیعه و سنی با تمرکز بر برخی آیات به اثبات عصمت پیامبران از گناهان پرداخته‌اند. در این میان، علامه طباطبایی از جمله مفسرانی است که از برخی آیات قرآن برای اثبات عصمت پیامبران استفاده کرده است.

آنچه در این میان، جای آن خالی است، بررسی انتقادی آیاتی است که مستند متفکران مسلمان برای اثبات عصمت پیامبران قرار گرفته است تا دقیقاً روشن شود که کدام یک از آیات مورد استناد در جهت اثبات عصمت پیامبران از گناه توانمند است. این مسئله همان چیزی است که نویسندگان این نوشتار در پی آن هستند.

بنابراین این تحقیق به چنین رویکردی به تبیین و بررسی دقیق دلالت آیات مورد استناد پرداخته است و در این میان، اغلب بر دیدگاه‌های علامه علامه طباطبایی متمرکز شده است.

پیش از هر چیز توجه به این نکته ضروری است که اثبات عصمت پیامبران از گناه، از

راه روایات قابل اثبات است و نقد برداشت‌های مفسرانی چون علامه، به معنای انکار آموزه عصمت نیست و در صورتی که نتوان آموزه عصمت را از راه آیات قرآن کریم اثبات کرد، روایات نیز در اثبات این مهم راهگشایند. برای نمونه به دو روایت اشاره می‌کنیم:

۱: امام صادق علیه السلام از پدرش امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: **إِنَّ أُيُوبَ عليه السلام ابْتُلِيَ مِنْ غَيْرِ ذَنْبٍ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَا يُدْتَبُونَ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ لَا يُدْتَبُونَ وَلَا يَزِيْعُونَ وَلَا يَزْتَكِبُونَ ذَنْبًا صَغِيرًا وَلَا كَبِيرًا؛** همانا ایوب علیه السلام بدون اینکه مرتکب گناهی شود مبتلی شد و همانا انبیاء گناه نمی‌کنند؛ چرا که معصوم و مطهر هستند، گناه نمی‌کنند و از حق انحراف پیدا نمی‌کنند و هیچ گناه صغیره یا کبیره‌ای را مرتکب نمی‌شوند (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲/۳۹۹).

۲: امام صادق علیه السلام فرمود: **لَيْسَ لَهُ عَزْرٌ وَجَلٌّ أَنْ يَظْلِمَ وَلَا يَفْرِضُ اللَّهُ عَزْرًا وَجَلًّا عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةً مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يُعْوِبُهُمْ وَيُضِلُّهُمْ وَلَا يَخْتَارُ لِرِسَالَتِهِ وَلَا يَضْطَفِي مِنْ عِبَادِهِ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَكْفُرُ بِهِ وَيَعْبُدُ الشَّيْطَانَ دُونَهُ وَلَا يَتَّخِذُ عَلَى خَلْقِهِ حُجَّةً إِلَّا مَعْصُومًا؛** در شان خداوند متعال نیست که ظلم کند و نه اینکه بر بندگانش اطاعت کسی از بندگانش را می‌داند آنها را گمراه می‌کند و به ضلالت می‌کشاند واجب کند، و انتخاب نمی‌کند برای رسالتش و بر نمی‌گزیند از بندگانش کسی را که می‌داند کافر می‌شود به او و عبادت شیطان را بر او ترجیح می‌دهد و هیچ حجت غیر معصومی بر بندگانش بر نمی‌گزیند (ابن بابویه، ۱۳۹۸: ۴۰۷).

پیش از آغاز بحث، یادکرد سه نکته ضروری است:

یکم: بحث این نوشتار در عصمت انبیاء علیهم السلام از گناه در زندگی روزمره و اعمال فردی و

عبادی ایشان است و نه خطا و اشتباه و نه در مقام دریافت و ابلاغ وحی الهی.

دوم: پرسش اصلی در این نوشتار آن است که آیا بر اساس قرآن کریم، پیامبر از حیث مقام پیامبری معصوم از گناه است یا خیر؟ اهمیت این پرسش از آنجا روشن می‌شود که ممکن است در آیه یا آیاتی از قرآن کریم، از عصمت پیامبر یا پیامبرانی خاص سخن به میان آمده باشد، اما روشن است که نمی‌توان از چنین آیاتی، به عصمت تمام پیامبران رسید، چراکه ممکن است این مقام مختص به همان چند پیامبر باشد.

سوم: در قرآن کریم آیه‌ای که در آن از عبارت «الانبياء معصومون عن الذنب» استفاده شده باشد، وجود ندارد، بنابراین باید به دنبال واژگانی که می‌تواند بیانگر چنین معنایی

باشند، بود.

مفهوم شناسی عصمت

«عصمت» در اصل لغت از ماده «عصم» و به معنای بازداشتن، حفظ کردن و منع کردن است (المقری الفیومی، ۱۴۱۴ق: ۲/ ۴۱۴؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۸/ ۱۸۶)، و همین معنی هم در قرآن استعمال شده است وقتی می‌فرماید: ﴿لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾ (هود (۱۱): ۴۳) یا آیه: ﴿مَا لَكُمْ مِنْ اللَّهِ مِنْ عَاصِرٍ﴾ (غافر (۴۰): ۳۳) ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا﴾ (احزاب (۳۳): ۱۷) منظور همین معنی حفظ کردن است.

و در اصطلاح، گرچه در عبارات علماء کمی اختلاف است ولی شاید بتوان اینطور گفتار ایشان را جمع بندی نمود که عصمت ملکه‌ای است نفسانی که از لطف خدا ناشی می‌شود و بنده با اختیار خود از فعل قبیح خودداری می‌کند و این متوقف بر علم به مناقب طاعت و خوف شدید از معصیت است (علم الهدی، ۱۳۶۴: ۳/ ۳۲۵؛ طوسی، ۱۴۰۵ق: ۳۶۱؛ فاضل، مقداد، ۱۳۷۱: ۹۲؛ بیضاوی، ۱۹۰۵م: ۱/ ۵۶۴؛ ابن ابی الحدید، ۱۹۶۵م: ۷/ ۷ و ۸).

قلمروشناسی عصمت

قلمروشناسی عصمت از مسائلی است که میان محققان نظر یکسانی در مورد آن دیده نمی‌شود؛ اما سه حوزه اصلی عصمت عبارتند از:

الف: عصمت در تلقی و دریافت وحی

ب: عصمت در تبلیغ و انجام رسالت

ج: عصمت از گناه

منظور از گناه در بحث عصمت این نوشتار عبارت است از ارتکاب محرمات و ترک واجبات.

آیات مورد استناد برای اثبات عصمت پیامبران ﷺ

پس از مفهوم‌شناسی و قلمروشناسی عصمت، نوبت به بررسی آیات قرآن که می‌تواند مورد استناد برای اثبات عصمت پیامبران قرار گیرید، می‌رسد. مهم‌ترین این آیات عبارت‌اند از:

یکم. آیات دال بر هدایت شده بودن پیامبران

بر اساس آیات قرآن کریم، پیامبران انسان‌هایی هستند که به وسیله خداوند هدایت شده‌اند.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه با کنار هم قرار دادن این آیات و ضمیمه کردن دیگر آیات، در پی اثبات عصمت پیامبران بر آمده است. تقریر دیدگاه علامه چنین است:

یکم: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنُهُمْ أَقْتَدِهِ﴾؛ ایشان کسانی بودند که خدا هدایت‌شان کرده بود پس به هدایت آنان اقتداء کن (انعام (۶): ۹۰).

این آیه درباره پیامبران است؛ چرا که پیش از این آیه، خدای سبحان می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَتُّوْلاءٍ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ﴾؛ آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم و اگر (بفرض) نسبت به آن کفر ورزند، (آیین حق زمین نمی‌ماند زیرا) کسان دیگری را نگاهبان آن می‌سازیم که نسبت به آن، کافر نیستند (انعام (۶): ۸۹).

بر اساس این دو آیه، خداوند پیامبران هدایت کرده است.

دوم: ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾؛ کسی که خدا هدایتش کرده باشد او هم دیگر گمراه کننده‌ای برایش نخواهد بود (زمر (۳۹): ۳۷).

بر اساس این آیه، آنکه خدا او را هدایت کند، کسی نمی‌تواند او را گمراه کند.

سوم: ﴿الْمَ أَعْهَدَ إِلَيْكُمْ بَيْنِي وَأَدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۳۶﴾ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۳۷﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿۳۸﴾﴾؛ آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید، که او برای شما دشمن آشکاری است؟! و اینکه مرا پرستید که راه مستقیم این است؟! او گروه زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! (یس (۳۶): ۶۰-۶۲).

این آیه به صراحت می‌فرماید که شیطان به دنبال اضلال بندگان است و هر گونه اطاعت از شیطان - از جمله ارتکاب گناهان - به منزله دور شدن از صراط مستقیم است.

علامه طباطبائی رحمته الله علیه با کنار هم گذاشتن این سه آیه، عصمت را از این آیات استنباط فرموده‌اند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۱۳۶/۲). تقریر منطقی فرمایش ایشان به شرح ذیل می‌باشد:

اولاً خدای سبحان پیامبران را هدایت کرده است.

ثانیاً به تصریح قرآن کریم، اگر خدا کسی را هدایت کند دیگر کسی نمی‌تواند او را گمراه کند.

ثالثاً معصیت نیز ضلالت است. زیرا اضلال کار شیطان است و اطاعت از شیطان نیز شامل هر گونه نافرمانی می‌شود، پس ضلالت شامل هر گونه گناهی می‌شود. نتیجه آنکه وقتی خدای سبحان پیامبران را هدایت کرده، هرگز دچار معصیت نمی‌شوند و این دلیلی است بر عصمت ایشان از گناه.

نقد و بررسی

کبرای این استدلال با توجه به کبرای قضیه آن یعنی آیه ۳۷ سوره زمر ﴿وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ﴾ کلی است یعنی با توجه به استدلال، هر جایی که خداوند هدایت را نسبت به گروهی از جانب خود ثابت کرده باشد در قرآن باید همین حکم را داشته باشد.

اینک به سراغ آیات دیگری که این نوع هدایت را نسبت به گروهی می‌دهد می‌رویم تا ببینیم آیا چنین حکم کلی از قرآن قابل صدق بر آنها هم هست؟ یعنی آیا می‌توان عصمت آنها را هم با توجه به هدایت یافتگی ایشان از جانب خداوند ثابت کرد؟

به حسب تتبع نگارندگان عدم هدایت مربوط به چند دسته از افراد است: ظالمین (بقره (۲): ۲۵۸)^۱، کافرین (بقره (۲): ۲۶۴)^۲، فاسقین (مائده (۵): ۱۰۸)^۳، کاذب کفار (زمر (۳۹): ۳)^۴، خائنین کید کننده (یوسف (۱۲): ۵۲)^۵ و ... و نکته این است که کسانی که چنین صفات بدی را ندارند ولی در عین حال هدایت خداوند شامل حال ایشان هم شده است لزوماً پیامبر نیستند بدین معنی که اگر بخواهیم از آیاتی که هدایت یافتگی پیامبران را ثابت می‌کرد عصمت را استفاده کنیم دربارهٔ دیگر هدایت‌یافتگان نیز باید همین رویه را بکار برد؛ در حالی که نمی‌توان این رویه را همه جا به کار گرفت. مثلاً نمی‌توان گفت که تمام کسانی که اشرعار جلود دارند معصومند، و یا کسانی که انابه به رب داشته باشند معصومند

۱. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾.

۲. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾.

۳. ﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾.

۴. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾.

۵. ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ﴾.

همانطور که در توضیح آیات ذیل در پی خواهد آمد.

۱. ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُدَىٰ اللَّهِ يَهْدِي بِهِ ۗ مَنْ يَشَاءُ ۗ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾؛ خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آیاتش (در لطف و زیبایی و عمق و محتوا) همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد (با تکراری شوق‌انگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می‌ترسند می‌افتد سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذکر خدا می‌شود این هدایت الهی است که هر کس را بخواهد با آن راهنمایی می‌کند و هر کس را خداوند گمراه سازد، راهنمایی برای او نخواهد بود (زمر (۳۹): ۲۳).

چنانکه که از ظاهر این آیه بر می‌آید، چنین هدایتی عمومیت داشته و اختصاصی به پیامبران ندارد؛ زیرا مومنان نیز چنین حالتی (اقشعرار در جلود) را بالوجدان در خود احساس می‌کنند.

۲. ﴿اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ﴾؛ خداوند هر کس را بخواهد برمی‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند» (شوری (۴۲): ۱۳).

این آیه هم ظهور در عموم دارد یعنی هر کسی که به جانب خدا انابه کند، هدایت‌شده از سوی او به شمار رفته است و اختصاصی به پیامبران ندارد؛ چنانکه در آیات دیگر توصیه به انابه برای همه مومنین هم شده است: ﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ ۗ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾؛ و به درگاه پروردگارتان بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید (زمر (۳۹): ۵۴).

۳. ﴿أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدَىٰ مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ اُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدَىٰ مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ: چنان کسان بر طریق هدایتی از پروردگار خویش و هم ایشان تنها رستگارانند» در این آیه هم هدایتی که از جانب رب است برای مومنین است و مختص به پیامبران نیست (بقره (۲): ۵).

۴. ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۗ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ ۗ

وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالَّذِينَ لَرُؤُفٌ رَّحِيمٌ ﴿﴾ و ما شما را اینچنین امتی وسط قرار دادیم تا شاهدان بر سایر مردم باشید و رسول بر شما شاهد باشد و ما آن قبله را که رو بان میاستادی قبل نکردیم مگر برای اینکه معلوم کنیم چه کسی رسول را پیروی می کند و چه کسی به عقب بر می گردد هر چند که این آزمایش جز برای کسانی که خدا هدایتشان کرده بسیار بزرگ است و خدا هرگز ایمان شما را بی اثر نمی گذارد که خدا نسبت به مردم بسیار رؤف و مهربان است (بقره (۲): ۱۴۳).

در این آیه سنگین نبودن تبعیت از رسول را مختص به کسانی می داند که خداوند هدایتشان کرده است و اینها پیامبر نیستند زیرا اولاً بعد پیغمبر ما پیامبری نبوده است که بگویم او تبعیت از پیامبر کرده است و او هدایت یافته بوده، ثانیاً مسلمانان صدر اسلام، اغلب به راحتی و بدون سختی تغییر قبله را پذیرفتند از این رو، آنها نیز از هدایت یافتگان هستند؛ در حالیکه نمی توان آنها را معصوم دانست.

۵. ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾؛ و بتحقیق مبعوث نمودیم در هر گروهی پیغمبری را که پرستید خدا را و پرهیزید از هر گمراه کننده ای پس بعضی از ایشان کسی است که هدایت نمود خدا و بعضی از آنها کسی است که ثابت شد بر او گمراهی پس سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود انجام کار تکذیب کنندگان (نحل (۱۶): ۳۶).

این آیه هم هدایت خداوندی را به افراد آن امت‌ها نسبت می دهد و معلوم می شود که هدایت اختصاصی به انبیاء ندارد.

به دلیل طولانی نشدن بحث و اینکه مقصود با همین آیات هم ثابت می شود از ذکر دیگر آیات در این زمینه خود داری می کنیم

نتیجه بررسی: با توجه به آنچه گذشت، روشن می شود که به صرف اثبات هدایت از جانب خداوند برای گروهی نمی توان عصمت ایشان را ثابت نمود.

اینک کسی می تواند این سوال را مطرح کند که چرا آن گروه‌های دیگر را شما معصوم از گناه نمی دانید؟ چه کسی گفته که عصمت مختص به پیامبران است تا بخواهید

بگویند چون هدایت درباره دیگران نیز بکار رفته پس معلوم می‌شود که اساساً هدایت ملازم با عصمت نیست؟

پاسخ آن است که هدایت دارای مراتب است و حتی کسی نیز که از وادی کفر وارد وادی ایمان می‌شود، هدایت شده به شمار می‌رود؛ در حالی که نمی‌توان او را معصوم دانست. در این باره می‌توان از قرآن نیز استمداد جست. برای نمونه خداوند متعال وقتی مومنین را که هدایت یافتگان از سمت خودش می‌داند و آنها را همان متقین توصیف می‌کند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۳﴾ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾ أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۵﴾﴾ آن کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد؛ و مایه هدایت پرهیزکاران است. (پرهیزکاران) کسانی هستند که به غیب [آنچه از حس پوشیده و پنهان است] ایمان می‌آورند؛ و نماز را برپا می‌دارند؛ و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. و آنان که به آنچه بر تو نازل شده، و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین) نازل گردیده، ایمان می‌آورند؛ و به رستخیز یقین دارند. آنان بر طریق هدایت پروردگارشانند؛ و آنان رستگارانند (بقره: ۲-۵).

همانطور که مشاهده می‌شود متقین همان هدایت یافتگان از جانب خداوند هستند. در عین حال، در آیاتی دیگر، خدای سبحان درباره متقین می‌فرماید: ﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۳۳﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظَّيْمِينَ الْعَظِيمِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحْشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ و شتاب کنید برای رسیدن به آموزش پروردگارتان؛ و بهشتی که وسعت آن، آسمانها و زمین است؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است - نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سرزند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند (که می‌دانند) که هیچ کس جز خدا نمی‌تواند گناه خلق را بیامرزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند (آل عمران ۳: ۱۳۵-۱۳۳).

بر اساس این دو آیه، متقین کسانی هستند که مرتکب گناه شده، ولی پس از آن، استغفار می‌کنند. همین یک نمونه کافیت تا دانسته شود که هدایت ملازم با عصمت نیست. بنابراین، استدلال مرحوم علامه طباطبایی که مبتنی بر تلازم هدایت با عصمت است، خالی از اشکال نیست.

در پایان خاطر نشان می‌کنیم که فهم دقیق معنی آیه‌ای که علامه رحمته در کبرای استدلال آورده‌اند خیلی مهم است (و من یهد الله فما له من مضل) در اینکه این چه نوع هدایتی است که گمراهی در او نیست و آیا مختص شخص رسول اکرم است و یا شامل افراد دیگر هم می‌شود و چه شرایطی دارد، قطعاً یک هدایت خاصی است که اختصاصش به گروه خاصی دلیل می‌خواهد که در اینجا دلیلی ارائه نشده بود که چطور شامل تمام پیامبران علیهم صلوات الله بالخصوص می‌شود.

دوم: آیات دال بر منع علیه بودن پیامبران

دومین دسته آیاتی که می‌تواند مورد استناد برای اثبات آموزه عصمت پیامبران قرار گیرد، آیاتی که نشان از این واقعیت دارد که پیامبران مورد نعمت خدا هستند. تقریر دلیل علامه طباطبایی چنین است:

اولاً کسی که معصیتی از او سر بزند، ضالّ و گمراه است.

ثانیاً «منعم علیه» گمراه و ضالّ نیست: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝﴾ (حمد (۱): ۶-۷).

پس از منعم علیه گناهی سر نمی‌زند.

ثالثاً پیامبران «منعم علیه» هستند. خدای سبحان می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾؛ «و کسانی که خدا و این پیامبر را اطاعت کنند، کسانی خواهند بود که همدم انبیا و صدیقین و شهدا و صالحینند، که خدا مورد انعامشان قرار داده، و چه نیکو رفیقانی» (نساء (۴): ۶۹).

پس از پیامبران گناهی سر نمی‌زند و آنها معصوم از گناه هستند.

رابعاً در تأیید این دلیل، به آیه دیگری نیز می‌توان استناد کرد: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿۵۸﴾ فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿۵۹﴾﴾؛ «همان کسانی که خدا موهبتشان داده بود، از فرزندان آدم و از فرزندان آن کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و آن کسانی که هدایت کرده و برگزیده بودیم، چون آیه‌های خدا بر ایشان خوانده می‌شد به حال گریه به خاک می‌افتادند و سجده می‌کردند. و از پی آنان خلفی جانشین ایشان شدند که نماز را مهمل گذاشتند و پیرو هوسها شدند که به زودی سرگشتگی خود را خواهند دید» (مریم (۱۹): ۵۸-۵۹).

می‌توان سخن اخیر علامه طباطبایی رحمته را چنین تبیین کرد:

یکم. پیامبران دارای دو ویژگی هستند: نخست اینکه خداوند متعال آنها را مورد نعمت خود قرار داده و هدایت کرده است. دوم اینکه ایشان در نهایت تذلّل و خشوع هستند. دوم: در مقابل پیامبران، گروهی هستند که نماز را ضایع کرده و پیرو شهوات هستند. سوم: دسته دوم غیر از دسته اولند؛ زیرا از نظر قرآن اوصافشان فرق می‌کند. چهارم: گروه دوم کسانی هستند که بخاطر تبعیت از شهوات و اضعاع نماز جهنم را خواهند دید.

پنجم: گروه دیگر چنین خصوصیتی را ندارند، یعنی از شهوات پیروی نکرده و گمراه نیز نخواهند بود. بدیهی است که چنین کسانی قطعاً گناه و معصیت نمی‌کنند، حتی قبل از نبوتشان (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۲/ ۱۳۶).

نقد و بررسی

چنانکه گذشت این سخن دارای یک دلیل و یک مویّد بود. در بررسی این دلیل می‌توان به دو نکته اشاره کرد:

اولاً اینکه ما مصادیق «الذین انعمت علیهم» را منحصرآ پیامبران بدانیم، محلّ تأمل است. زیرا انعام خداوند بر افرادی در قرآن اطلاق شده است که قطعاً پیامبر نیستند. در این

جا به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

الف: دو نفر از اصحاب موسی علیه السلام: ﴿قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ «دو نفر از میان جمعیتی که ترس خدا در دل داشتند و خدا به آن دو موهبتی کرده، روی به مردم کرده و گفتند: از مرز این سرزمین داخل شوید، و مطمئن باشید که همین که از مرز گذشتید شما غالب خواهید شد، و اگر براستی ایمان دارید توکل و تکیه به خدا کنید» (مائده (۵): ۲۳).

ب: در مورد زید آزاد شده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ﴾؛ «و (به یاد آر) زمانی که به کسی که خدا بر او نعمت (ایمان) بخشیده بود و تو نیز بر او نعمت داده بودی (آزاد کرده و پسرخوانده‌ات بود) می‌گفتی همسرت را برای خود نگه دار و از خدا پروا کن» (احزاب (۳۳): ۳۷).

ثانیا: با صرف نظر از ایراد یادشده، به نظر می‌رسد این استدلال هم تمام نباشد؛ زیرا مبنای استدلال به وسیله ضال بودن است که در مقابل آن هدایت است. از مجموع آیات قرآن کریم به دست می‌آید که «ضالین» دارای مراتب تشکیکی است - چنانکه هدایت‌شوندگان دارای مراتب تشکیکی هستند - و قرآن کریم نیز آن را در موارد متعددی استعمال کرده است. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾؛ «گفت: و چه کس جز گمراهان از رحمت پروردگار خود نومید می‌شود؟» (حجر (۱۵): ۵۶).

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أزدَادُوا كُفْرًا لَنْ نَقْبَلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ﴾؛ «به یقین کسانی که پس از ایمانشان کفر ورزیدند، سپس بر کفرشان افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نمی‌شود (زیرا توبه آنها یا از روی نفاق است یا در وقت معاینه مرگ) و آنها ایند که گمراهند.» (آل عمران (۳): ۹۰).

﴿ثُمَّ إِنَّكُمْ أَنْتُمْ الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ﴾؛ «سپس شما ای گمراهان انکارکننده» (واقعه (۵۶): ۵۱). اینک باید پرسید افرادی که قرآن آنها را «ضال» نامیده، اگر ضال نباشند، معصوم از گناهند؟ به

نظر، پاسخ منفی است.

به دیگر سخن، ضالّ گاهی بر کسی که از وادی ایمان دور افتاده، اطلاق می‌شود. گاهی بر کسی که از رحمت خدا ناامید شده، اطلاق شده و گاهی نیز ... چنانکه هدایت دارای مراتب تشکیکی است. بنابراین نمی‌توان به صرف عدم ضلالت پیامبران آنها را معصوم به شمار آورد.

با وجود این، می‌توان در دفاع از سخن علامه طباطبایی گفت که درست است که خداوند به افرادی دیگری هم انعام فرموده و هدایت کرده است ولی با توجه به آیات سوره حمد می‌توان به عصمت پیامبران رسید. بدین معنا که انعام و هدایت آنها در این آیه، خاص و مخصوص کسانی که راهشان صراط مستقیم است و لغزشی از این راه ندارند و خداوند می‌خواهد ما همان راه را برویم، چرا که در این سوره ما از خدا می‌خواهیم ما را به راه راست که همان راه کسانی است که بر آنها انعام شده است هدایت کند: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ۝﴾ (حمد (۱): ۶۷).

یعنی خداوند متعال از همه ما خواسته است که از او درخواست هدایت به راه کسانی که بر آنها انعام شده است و هدایت یافته از جانب خداوند می‌باشند و بر صراط مستقیم هستند داشته باشیم، حال اگر این افرادی که انعام شده است بر آنها دچار گناه و لغزش باشند چطور ممکن است که خداوند در قرآنش ما را دعوت کند که از او درخواست این را داشته باشیم که ما را به راه کسانی که آنها هم ممکن است گناه کنند هدایت کند، یعنی باید آنها نوعی معصومیت داشته باشند که راه آنها همان صراط مستقیم باشد و اگر در پیروی از آنها باز هم احتمال خطا باشد که دیگر صراط مستقیم معنی ندارد. لذا می‌توان با ضمیمه آیات سوره حمد بیان کرد که کسانی که مورد انعام الهی قرار گرفته‌اند افراد خاصی هستند که همان انبیاء و صدیقین می‌باشند و ایشان نمی‌توانند طبق استدلال دچار گناه و لغزش باشند. پس می‌توان اذعان کرد که این آیه دلالت بر عصمت پیامبران از گناه دارد.

ضمن آنکه مؤیدی نیز که علامه طباطبایی بر اثبات مدعای خود می‌آورد، می‌تواند آموزه عصمت پیامبران از گناه را اثبات کند.

سوم: آیات دال بر لزوم اطاعت مطلق از پیامبران

قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛ «و ما هیچ رسولی را نفرستادیم مگر آنکه به یاری و توفیق خدا از وی اطاعت شود» (نساء (۴): ۶۳).

تقریر استدلال به آیه چنین است که خدای متعال، مطاع بودن رسول را غایت ارسال رسول شمرده است. از سوی دیگر، قول و فعل پیامبر حجت است. اینک اگر فرض کنیم معصیتی از رسول سر بزند، این بدان معناست که خداوند همین معصیت را از مردم خواسته است، در نتیجه باید بگوئیم یک قول یا فعل گناه در عین اینکه، مبعوض و گناه است، محبوب و اطاعت هم هست، و خدا در عین اینکه آن را نخواسته، آن را خواسته است و در عین اینکه از آن نهی کرده به آن امر نموده است، و خدای تعالی متعالی از تناقض در صفات و افعال است.

و چنین تناقضی از خدا سر نمی‌زند.

می‌توان فرمایش علامه را به صورت منطقی به مقدمات زیر تحلیل نمود:

الف: پیامبران برای هدایت بشر آمده‌اند.

ب: هدف از ارسال رسل، اطاعت مطلق از پیامبران است و این یعنی هدایت از جانب خداوند با تبعیت بی چون و چرا و مطلق از پیامبران حاصل می‌شود.

ج: عمل رسول هم مانند فعل رسول دال بر جواز یک عمل است

د: اگر پیامبر گناه کند، مثلاً فعل حرامی را مرتکب شود، دال بر جواز آن فعل خواهد بود، در حالیکه او خود این فعل را برای مردم حرام شمرده است. در این صورت، سخن و عمل رسول متناقض خواهند بود.

ه: امر به تناقض از ساحت خداوند دور است پس نباید پیامبران گناه کنند که موجب تناقض شود (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق: ۱۳۷/۲).

نقد و بررسی

در اینجا می‌توان به کلام برخی از محققان در نقد این استدلال اشاره کرد که به باور ایشان این دلیل برهانی و یقین آور نیست؛ زیرا عقلاً ممکن است کسی دقیقاً پیام الهی را به مردم برساند و بگوید باید چنین کرد؛ ولی من هم مثل شما گاهی مرتکب نافرمانی می‌شوم و

فلان کارم از روی نافرمانی بود، شما این نافرمانی را نکنید. عقل نمی‌تواند اثبات کند که چنین چیزی برای تأمین هدف رسالت کافی نیست (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۱۵۶ و ۱۵۷).

شایان ذکر است که اشکال یادشده در مقام نفی دلیل عقلی بر عصمت است ولی شامل مبحث ما می‌شود آنجا که می‌فرمایند منافاتی ندارد که فعل نبی مخالف گفته او باشد چرا که همینجا نقطه ثقل استدلال علامه است یعنی امر به متناقض.

شاید بتوان در تایید اشکال یادشده، این مطلب را هم اضافه کرد که کلمه اطاعت، ظهور در اطاعت از کلام رسول دارد نه پیروی از عملی که او انجام می‌دهد، بلکه اگر خودش بفرماید که عمل من هم مانند گفتار من است اطاعت از اعمال او هم واجب است و اگر نه، واجب نیست که در قرآن کریم چنین آیاتی نداریم.

و با این بیان اگر به فرض پیامبر مرتکب عملی خلاف گفته هایش شود جایگاه اطاعت از دستورش هنوز باقی است.

با وجود این، شاید بتوان به نفع استدلال مرحوم علامه چنین گفت که در مسائل تربیتی فعل مربی بیشتر از قول مربی در تربی تأثیر دارد، یعنی اگر مربی کلامی را بگوید و خلاف آن عمل کند هیچ تأثیری در تربی ندارد، و بلکه نوعی انزجار و نفرت را در او ایجاد می‌کند، مردمی که حتی نمی‌توانستند بپذیرند که پیامبران از نوع انسان هم می‌توانند باشند و کارهای انسان‌های معمولی را از خوردن و راه رفتن در بازار را انجام دهند و با تعجب اظهار می‌داشتند که: «ما لهذا الرسول یا کل الطعام و یمشی فی الاسواق» (فرقان: ۷)، یعنی انتظارشان از پیامبر این بود که موجودی فراتر از انسان باشد چطور می‌توانستند با دیدن گناه از پیامبر به دنبال او روانه شوند و سخنانش را بپذیرند و از او اطاعت کنند. طبیعی است که آنها در این صورت، ارتکاب معصیت از جانب پیامبر را دلیل بر نامناسب بودن آن دین می‌دانستند و می‌گفتند این چه دینی است که حتی پیامبرش هم نمی‌تواند به صورت کامل و صحیح از آن پیروی کند.

و در نتیجه با عدم اطاعت مردم نقض غرض الهی که همان هدایت بشر به سوی کمال است می‌شد به این بیان که هدف از ارسال رسل هدایت مردم به راه خدا و رساندن آنها به کمال بود و صدور گناه از پیامبر نقشی بسیار منفی در روحیه اطاعت مردم از مسیر حق و

انحراف آنها به باطل دارد.

البته این استدلال را خود علامه مصباح یزدی در کتاب آموزش عقاید خویش به عنوان دلیل عقلی آورده‌اند (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ص ۲۰۲).

اما باید خاطر نشان نمود که نهایت چیزی را که این دفاعیه ثابت می‌کند عصمت پیامبران در جلوت است و نمی‌تواند نفی گناه را از پیامبران در خلوت ثابت نماید (دقت شود).

پس نتیجه این استدلال این شد که حداقل عصمت پیامبران از گناه در جلوت به علت انحراف مردم و دوری ایشان از هدف ثابت می‌شود.

چهارم: آیات دال بر اینکه غایت ارسال رسل اتمام حجت بر خلق است

خدای سبحان در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾؛ «فرستادگانی بشارت‌رسان و بیم‌دهنده، تا مردم را بر خدا (در روز قیامت) پس از (آمدن) این فرستادگان حجتی نباشد، و خداوند همواره مقتدر شکست‌ناپذیر و حکیم (در همه امور) است» (نساء (۴): ۱۶۵).

تقریر منطقی استدلال به آیه چنین است:

الف: خداوند پیامبران را برای هدایت بشر فرستاده است.

ب: هدایت بشر به صورت قطعی زمانی است که مردم عذری در مخالفت نداشته باشند.

ج: گناه پیامبران و مخالفت قول آنها با کلامشان دلیل بر آن است که سزاوارترین مردم به گناه نکردن مخالفت با امر و نهی الهی کرد.

د: این خود نوعی عذر می‌شود در مقابل خداوند متعال که اگر می‌شد موافق اوامر و نواهی تو عمل کرد سزاوارترین مردم به این موافقت، پیامبر تو بود، او که نتوانست ما به طریق اولی چنین توانایی را نداریم.

ه: وقتی چنین عذری حاصل شد، هدایتی که هدف از ارسال رسل بود مخدوش می‌شود. خلاصه آنکه حجت مردم برای خداوند در روز قیامت چنین می‌شود که این تکالیفی که شما برای هدایت بشر فرستاده اید اگر واقعا تکلیف در حیطة توان بشریت، باید لااقل این سفرای تو که امین‌های وحی تو در زمین بودند می‌توانستند به آن عمل کنند در حالی که

چنین نشد پس ما را تکلیف به مالا یطاق کرده‌ای و این خودش نوعی حجت است در مقابل خداوند که تکلیف به چیزی که در حد بشر نیست امری قبیح است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ۲/۲۰۶).

نقد و بررسی

حقیقت این است که این استدلال به نوعی همان استدلال‌های سابق است؛ چرا که بحث اصلی روی این مقدمه است که آیا صرف تبلیغ قولی کافی است برای اتمام حجت یا نه و اگر کافی باشد، همانگونه که در استدلال قبلی بحث شد، دیگر مردم عذری نخواهند داشت در اینکه بگویند که عمل نبی دلیل بر جواز است؛ زیرا جواب می‌شنوند که همینکه نبوت او با معجزه ثابت شد صرف اینکه برای شما گفت و اوامر و نواهی را بیان کرد کافی بود و نیازی نبود که فعلش هم مطابق صد در صد با قولش باشد.

همچنین اگر گفتیم که قول نبی کافی نیست، بلکه فعل او در هدایت و تبلیغ کاملاً موثر است همانطور که در وجه دفاع از علامه در استدلال قبلی ذکر شد، این دیگر حرف جدیدی نیست و همان مفاد استدلال قبل را دارد با این تفاوت که اینجا تکیه بر روی اتمام حجت و عدم اتمام حجت است علاوه بر اینکه این آیه مختص به رسولان است و نه همه پیامبران.

پنجم: رضایت کامل خداوند از پیامبران

﴿وَأَذُكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿۱۹﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا﴾؛ «و در این کتاب از اسماعیل یاد کن، که او در وعده‌هایش راستگو و فرستاده (خدا و) پیام‌آور (خلق) بود.» (مریم: ۱۹: ۵۵).

بعضی از محققان این آیه را دلیل بر عصمت حضرت اسماعیل رحمته دانسته اند:

بیان ایشان این چنین است:

دلالت این آیه بر عصمت حضرت اسماعیل بسیار روشن است زیرا ارتکاب معصیت از این پیامبر با رضایت کامل خداوند از او ناسازگار است و به بیان دیگر وقتی کسی پسندیده تمام عیار خداوند قرار می‌گیرد که همه دستورات او را انجام داده و از همه نواهی اش اجتناب کرده باشد (فاریاب، ۱۳۹۰: ۵۹).

شایان ذکر است که این برداشت، مطابق با نظر برخی از مفسرین شیعه و سنی است که

از جمله آن‌ها می‌توان به طبری (طبری، ۱۴۱۲ق: ۱۶ / ۱۶۰)، فخر رازی در مفاتیح الغیب (فخر رازی ۱۴۲۰ق: ۲۱ / ۱۹۹)، طبرسی (طبرسی، ۱۳۷۳ش، ۶ / ۸۰۰) در اینجا اشاره کرد.

نقد و بررسی

ابتدا باید با روش تفسیری قرآن به قرآن، معنای رضایت الهی را به دست آورد تا روشن گردد که آیا مرضی خداوند بودن، تلازمی با عصمت از گناه دارد یا خیر. در این باره می‌توان به چند آیه اشاره کرد:

۱. ﴿قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ «خدای تعالی فرمود امروز روزی است که راستگویی راستگویان سودشان می‌دهد، برای ایشان است باغهای بهشتی که از زیر آنها نهرها روان است و آنان در آن باغها برای همیشه بسر می‌برند، خداوند از آنان خوشنود شده و آنان هم از خداوند خوشنود شده‌اند و این است رستگاری بزرگ» (مانده (۵): ۱۱۹).

۲. ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ «و پیشروان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کردند خدا از آنان راضی است، و ایشان نیز از خدا راضی‌اند، خداوند برای ایشان بهشت‌هایی آماده کرده که در دامنه آنها جوی‌ها، روان است و تا ابد در آن جاودانند، و این خود کامیابی بزرگی است» (توبه (۹): ۱۰۰).

۳. ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ «خدای تعالی آن روز که مؤمنین در زیر آن درخت با تو بیعت کردند از ایشان راضی شد چون از نیات درویشان آگاه بود و به همین جهت آرامشی بر آنان نازل کرد و به عنوان پاداش، فتعی نزدیک روزیشان کرد» (فتح (۴۸): ۱۸).

۴. ﴿جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ﴾ «جزاء ایشان نزد پروردگارش عبارت است از بهشت‌های عدن که نهرها در زیر درختانش روان است و ایشان تا ابد در آنند در حالی که

خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا راضی باشند این سرنوشت کسی است که از پروردگارش بترسد» (بینه (۹۸): ۸).

از این آیات، آیه دوم و سوم درباره مسلمانان صدر اسلام است که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و چنین کاری موجب رضایت خداوند از آنها شد. به نظر می‌رسد این آیات دلالت بر عصمت مرضی عنهم ندارد و نمی‌توان مسلمانان صدر اسلام را معصوم دانست. شاهد این مدعا آن است که بسیاری از همین مسلمانان در داستان امامت امام علی علیه السلام بد عمل کردند و حدیث غدیر خم و آن همه سفارشات پیامبر صلوات الله علیه را در مورد ولایت امیرالمومنین علیه السلام به فراموشی سپردند.

بله اگر گفته شود که رضایت خدا از کسی می‌تواند مطلق و بدون متعلق باشد و می‌تواند مشروط و همراه با متعلق باشد. اگر مطلق یعنی بدون قید و شرط و بدون متعلق باشد، نشانه رضایت کامل او از فرد مرضی عنه است به این دلیل که اگر کسی اهل گناه باشد، رضایت کامل خداوند متعال از او معنا ندارد. اما اگر رضایت مشروط باشد و متعلق داشته باشد، مشروط به همان شرط و متعلق به همان مورد تعلق است. درباره رضایت از مهاجران و انصار، رضایت از ایشان مشروط و متعلق به ایمان آنهاست تحت شجره که بیعت با پیامبر نمودند نه در همه اوقات و حالات.

اما آیه اول و چهارم نیز می‌تواند بر عصمت و پاکی افراد دلالت داشته باشد. چرا که مومنین آنگاه وارد بهشت می‌شوند که از هرگونه آلودگی پاکیزه شده باشند، از این‌روست که خدای سبحان از آنها رضایت کامل دارد.

اینک باید پرسید که آیا تمام پیامبران «مرضی عنهم» هستند تا بتوان عصمت آنها را نتیجه گرفت یا خیر؟

از آیات قرآن کریم در این باره مطلبی به دست نمی‌آید، اما می‌توان از تحلیل همین آیه‌ای که از آن عصمت حضرت اسماعیل علیه السلام را اثبات کردیم، به عصمت دیگر پیامبران نیز دست یابیم. بگذارید، بار دیگر آیه را مرور کنیم:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿۸۵﴾ وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿۸۶﴾﴾ «در این کتاب اسماعیل را یاد کن که وی

درست وعده، و فرستاده‌ای پیامبر بود (۵۴) و کسان خود را به نماز خواندن و زکات دادن و ادا می‌کرد، و نزد پروردگار خویش پسندیده بود. (۵۵)» (مریم: ۱۹، ۵۴ و ۵۵).
 بر اساس ظاهر این آیه، حضرت اسماعیل، دو مقام رسالت و نبوت را داشته است. ممکن است گفته شود که میان رسالت و نبوت با رضایت خداوند از او تلازم وجود دارد، بدین معنا که چون رسول و نبی است، مرضی عنه نیز هست. اگر چنین تحلیلی پذیرفته شود، می‌توان عصمت تمام پیامبران را نتیجه گرفت.

ششم: دور کردن سوء و فحشاء از پیامبران

علامه مصباح یزدی می‌نویسد: «مخلصین انسان‌هایی هستند که خدا آنها را خالص کرده است و خودشان مخلصند نه تنها عملشان. یعنی سراسر وجودشان برای خدا خالص شده است. دیگر در این افراد بهره‌ای برای شیطان وجود ندارد. این تعبیر مخلص تقریباً بر همان اصطلاح معصوم منطبق می‌شود. ما وقتی می‌گوییم معصوم یعنی بنده‌ای که خدا او را از گناهان حفظ کرده است...» (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۱۵۸ و ۱۵۹).

قرآن کریم برخی پیامبران را از مخلصین به شمار آورده است:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَالْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ﴾؛ «آن زن قصد او کرد؛ و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی می‌نمود! اینچنین کردیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود» (یوسف: ۱۲): ۲۴.

«خداوند می‌فرماید ما این کار را انجام دادیم: «لنصرف عنه...» تا او را از پلیدی و زشتی برکنار داریم. چرا؟ «انه من عبادنا المخلصین» چون حضرت یوسف از بندگان مخلص است و ما نسبت به بندگان مخلص چنین رفتاری را داریم. یعنی هر جا عوامل انحراف از خارج برای آنها فراهم شود، آنها را خنثی می‌کنیم» (مصباح یزدی، ۱۳۶۷: ۱۶۰).

علامه مصباح با نقل آیه ﴿وَلَوْلَا اَنْ تَبْتَئَكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنُ اِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيْلًا﴾؛ «و اگر ما تو را ثابت قدم نمی‌ساختیم (و در پرتو مقام عصمت، مصون از انحراف نبودی)، نزدیک بود به آنان تمایل کنی.» (اسراء: ۱۷): ۷۴ در نهایت چنین می‌نویسد: «از این آیات

استفاده می‌شود که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مثل سایر بندگان مخلص الهی، وقتی در اثر عوامل خارجی مشرف به اشتباهی می‌شدند خدای متعال از راه غیبی به ایشان مدد می‌کرد و نمی‌گذاشت که بلغزند و این همان معنای عصمت است.» (همان، ۱۶۱).

قرآن کریم درباره برخی دیگر از پیامبران نیز می‌فرماید: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا﴾؛ «و در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسول و پیامبری والا مقام!» (مریم: ۱۹: ۵۱).

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد اینکه خداوند متعالی سوء و فحشاء را از پیامبرش دور داشته است ملازم با عصمت اوست، به حقیقت او را مخلص ساخته است. بنابراین، هر کسی را که خداوند مخلص کند، او نیز معصوم است. اما پرسشی که در این میان وجود دارد، آن است که این آیه درباره حضرت یوسف علیه السلام است؛ آیا می‌توان استدلال در این آیه را به دیگر پیامبران نیز تعمیم داد؟ به دیگر سخن، آیا تمام پیامبران را می‌توان مخلص به شمار آورد؟ در پاسخ می‌توان به آیاتی اشاره کرد که خداوند متعالی تصریح به خالص نمودن خود در مورد برخی پیامبران کرده است. برای نمونه، قرآن کریم پس از نام بردن از ابراهیم، اسماعیل و اسحاق علیهم السلام می‌فرماید: ﴿إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدار﴾ «ما آنها را به صفت ناب و خالصی که (غرق) یاد خانه آخرت بودن است برگزیدیم.» (ص: ۳۸: ۴۶).

ماده خلص در لغت (هو تصفیه الشيء و تنقیته عن الشوب و الخلط) یعنی تصفیه و منزه نمودن یک چیز از هر گونه ناخالصی. (المقری الفیومی، ۱۴۱۴ق: ۲/۱۷۷؛ مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۳/۱۱۴).

البته باید دانست که معنی مخلص اگر به صورت اسم فاعلی باشد یعنی کسی که خودش را خالص کرده است از شوائب و ریاء و هرچه که خدا آن را نمی‌پسندد که در این چنین افرادی ضمانتی در مورد گناه نکردن وجود ندارد زیرا از کجا می‌توان مطمئن شد که اعمالی که چنین افرادی انجام می‌دهند صد در صد معصومانه و دور از گناه است، اگر چه او تلاش خود را می‌کند ولی نفس موجودی نیست که بتوان در موردش نسبت به یک انسانی عادی چنین اطمینانی حاصل کرد که او را اغواء نکند، چه اینکه افرادی مانند

یوسف صدیق علیه السلام هم فرار از کیدهای نفس را منوط به رحمت خداوند می‌کند ﴿وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِيَّ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّيَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (یوسف (۱۲): ۵۳).

اما اگر به معنی اسم مفعولی یعنی به فتح لام باشد یعنی کسی که خداوند او را خالص کرده است و در این جا دیگر جای هیچ شائبه‌ای از ناخالصی در بندگی نیست، چرا که عالم الغیب چنین چیزی را تضمین کرده است و اینجا قطع به عدم گناه و آلودگی پیدا می‌شود.

تقریر استدلال به چنین آیاتی از این قرار است:

۱. در برخی آیات بعضی افراد با صفت مفعولی مخلص و یا فعل اخلصناهم در مورد ایشان ستوده شده‌اند که نشان این است که خداوند ایشان را خالص کرده است.

۲. وقتی این آیات را کنار اعتراف شیطان به عدم توانایی در اغوای مخلصین می‌گذاریم (حجر (۱۵): ۳۹ و ۴۰؛ ص (۳۸): ۴۵ و ۴۶) ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۱۵﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿۱۶﴾﴾؛ «گفت: پروردگارا بخاطر اینکه اغوایم کردی هر آینه در زمین زینت می‌دهم در نظر آنان، و هر آینه همگیشان را اغواء می‌کنم مگر بندگان مخلصت را»

به این نتیجه رهنمون می‌شویم، که مخلصین را می‌توان معصوم به شمار آورد. البته باید دانست که این آیه تنها در صورتی عصمت همه انبیاء علیهم السلام را ثابت می‌کند که بگوییم در آیه ۴۶ سوره ص که تعدادی از انبیاء را ذکر فرموده‌اند تنها برای ذکر نمونه است و مخلص بودن اختصاصی به این پند پیامبر جلیل القدر ندارد که اثبات چنین مدعایی دشوار است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه در این مقاله گذشت، می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

یکم. عصمت پیامبران از گناه یکی از آموزه‌های اعتقادی مسلمانان است.

دوم. در این مقاله تلاش بر آن بود تا دانسته شود که آیا این آموزه مهم از قرآن قابل

استفاده است یا خیر؟

سوم. شش دسته از آیاتی که معمولاً مورد استناد برای اثبات عصمت بوده است، مورد

بررسی قرار گرفت.

چهارم. با توجه به رد و ابرام هایی که نسبت به آیات مورد استفاده مفسرین در بحث استنباط عصمت از آیات داشتیم، روشن شد که از آیاتی که پیامبران را منعم علیه معرفی می کند، عصمت پیامبران از گناه اثبات می شود. همچنین آیاتی که اطاعت بی چون و چرا از انبیاء را مطرح فرموده بود عصمت پیامبران در خلوت اثبات می شود؛ ولی دلالت دیگر آیات مورد استناد خالی از تأمل نیست.

فهرست منابع

۱. قرآن مجید.
۲. ابن ابی الحدید (۱۹۶۵م)، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت: احیاء التراث العربی.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲)، الخصال، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، جامعه مدرسین، قم.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی حسینی (۱۳۹۸ق)، التوحید (للسدوق)، جامعه مدرسین، ایران؛ قم.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۹۰۵م)، طوابع الانوار، قاهره.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ پنجم.
۷. طبرسی فضل بن حسن (۱۳۷۳)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصر خسرو تهران، چاپ سوم.
۸. طبری ابو جعفر محمد بن جریر (۱۴۱۲ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، دارالمرفه، بیروت.
۹. طوسی محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، احیاء التراث الاسلامی، چاپ اول، بیروت.
۱۰. طوسی، خواجه نصیر الدین (۱۴۰۵ق)، تلخیص المحصل، بیروت: دار الاضواء.
۱۱. عروسی حویزی عبد علی بن جمعه (۱۴۱۵ق)، تفسیر نور الثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم.
۱۲. علم الهدی، علی بن الحسین (۱۳۶۴)، رسائل، موسسه النور للمطبوعات.
۱۳. فاریاب محمد حسین (۱۳۹۰)، عصمت امام در تاریخ تفکر امامیه تا پایان قرن پنجم هجری، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ☞ مرکز انتشارات.
۱۴. فاضل، مقداد بن عبد الله (۱۳۷۱)، باب حادی عشر، دفتر نشر نوین، چاپ ۳.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، احیاء التراث الاسلامی، چاپ اول، بیروت.
۱۶. مشکینی، علی (۱۳۸۱)، ترجمه قرآن، قم، الهادی.
۱۷. مصباح یزدی محمد تقی (۱۳۷۷)، آموزش عقاید، سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی، ۱۳۷۷.
۱۸. مصباح یزدی محمد تقی (۱۳۶۷)، راه و راهنماشناسی معارف قرآن، قم: موسسه در راه حق.
۱۹. مصطفوی، حسن (۱۴۳۰ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، دار الکتب العلمیه - مرکز نشر آثار علامه مصطفوی چاپ سوم بیروت، لندن، قاهره.
۲۰. مفید، محمد بن محمد (۱۳۶۲)، تصحیح الاعتقاد بصواب الانتقاد، مشورات رضی.
۲۱. المقرئ القیومی، احمد بن محمد بن علی (۱۴۱۴ق)، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی، قم: دار الهجرة.